



### • درآمد

سیر مبارزاتی شهید قاضی در آذربایجان و ترویج اندیشه امام در آن دیار با دشواری‌های فراوانی همراه بوده که عمدتاً به خوبی تحلیل و تبیین نشده است. دکتر علائی که در آن مقطع دانشجویی در تبریز بود و سپس از فرماندهان دفاع مقدس گشت، با دقت و تیزبینی همیشگی خود از این تلاش‌ها و ارتباط قشر دانشگاهی با آن شهید بزرگوار و نیز مشکلات بی‌شماری که ایشان با آن دست به گریبان بوده و مظلومانه تحمل کرده است سخن گفته است.

«شهید آیت‌الله قاضی و جوانان» در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر حسین عالی

## بسیار مظلوم واقع شد...

### چگونه با شهید قاضی طباطبایی آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحيم. پدرم روحانی بودند و ما اهل قم هستیم، بنابراین قبل از اینکه برای تحصیل به تبریز بروم در قم که دیپلم می‌گرفتم، سعی می‌کردم در آن زمان، یعنی سال ۱۳۵۳ اسامی علمایی را که در جاهای مختلف طرفدار امام خمینی بودند، پیدا کنم و آنها را بشناسم. امام آن زمان در تبعید بودند. منزل ما در قم در همسایگی منزل امام در یخچال قاضی قرار داشت، به همین دلیل از کودکی با امام آشنا بودم. پدرم قبل از تبعید امام به درس ایشان در مسجد سلماسی می‌رفتند و لذا غیر از همسایگی، از این طریق هم با امام آشنا و به ایشان علاقمند بودم. وقتی که می‌خواستیم به تبریز بروم، پدرم گفتند که در آنجا آقای قاضی طباطبایی هستند. ایشان پس از قیام ۱۵ خرداد در تبریز دستگیر شده و فردی مبارز و در آذربایجان بسیار مشهور و نماینده یا وکیل امام در آنجا بودند. پدرم به من توصیه کردند با ایشان آشنا شوم. از طرف دیگر وقتی می‌خواستیم بروم پدرم به من فرمودند که آقای قاضی طباطبایی یک کتاب راجع به اربعین امام حسین(ع) نوشته‌اند و در این باره تحقیق کرده‌اند. شما ببینید این کتاب آنجا هست، بگیری تا من مطالعه کنم. مثل اینکه آن موقع آن کتاب در تبریز چاپ شده بود و در جای دیگر زیاد نبود. به هر حال من با آشنایی قبلی با اسم آقای قاضی طباطبایی به تبریز رفتم. در واقع نیمه دوم سال ۱۳۵۳، یعنی مهر آن سال بود که دانشگاه‌ها باز می‌شد. وقتی وارد تبریز شدم، سعی کردم بروم و آیت‌الله قاضی را پیدا کنم. در همان روزهای اول چون با تبریز آشنا نبودم و زبان ترکی هم بلد نبودم، به مدرسه طالبیه در بازار رفتم که دوستان پدرم در آنجا بودند. قبل از اینکه بخوام در دانشگاه خوابگاه بگیرم، در مدرسه طالبیه به حجره یکی از دوستان که فردی به نام آقای سید رضا را در آنجا معرفی کرده بودند، رفتم و در حجره ایشان بودم. آن موقع آقای قاضی طباطبایی ظهرها در مسجد مقبره نماز می‌خواندند و من سعی می‌کردم ظهرها زمانی که در دانشگاه نبودم و می‌رسیدم، به مسجد مقبره در بازار بروم و

به نماز ایشان برسم.

وقتی که ایشان را دیدم قبل از اینکه بروم و خود را معرفی کنم و با ایشان آشنا شوم، از حالات، قیافه و نماز خواندن ایشان خیلی خوشم آمد. در آن دوران در تبریز نمازهای جماعت آیت‌الله قاضی طباطبایی در مسجد مقبره جزو شلوغ‌ترین نمازها بود. البته در تبریز نماز جماعت‌ها معمولاً نسبت به سایر شهرهای ایران شلوغ‌تر بود، لیکن در آن مقطع برایم بسیار تعجب‌آور بود که مساجد تبریز تقریباً مثل مساجد قم خیلی شلوغ و پرجمعیت بودند، به‌خصوص مسجد مقبره که آیت‌الله قاضی در آن نماز می‌خواندند. بعدها متوجه شدم که

**در بین علمای مبارز در آذربایجان، کسی که از ابتدا طرفدار امام بود، آیت‌الله قاضی بود، به‌خصوص اینکه ایشان پس از ۱۵ خرداد دستگیر و زندانی شده بود، به‌طوری که تبریزی‌ها به ایشان می‌گفتند: «خمینی آذربایجان». ایشان به عنوان یک فرد شجاع و نترس در برابر رژیم مطرح بود. از این جهت اهمیت زیادی داشت.**

آیت‌الله قاضی شب‌ها در مسجد شعبان در خیابان تربیت هم نماز می‌خواندند، بر همین اساس به مسجد شعبان هم می‌رفتم و به‌تدریج به منزل ایشان هم رفتم و آمد می‌کردم. البته به منزل ایشان بیشتر علما و روحانیون می‌رفتند.

لیکن بهانه صحبت و مذاکره با ایشان زمانی شد که آقای سید مهدی هاشمی در زندان بود. او آن روزها به عنوان یک فرد مبارز معروف بود و ما هم شنیده بودیم که اینها در زندان اعتصاب غذا کرده‌اند. یکی از افسرانی که با اینها در ارتباط بود و می‌دانست که من به دانشگاه تبریز می‌روم، در یکی از

سفرهایی که در قم بودم، مرا پیدا کرد. الان اسمش در خاطرم نیست. به من گفت: «شما که به تبریز می‌روید، بروید پیش آقای قاضی طباطبایی و بگوئید که این افسراد در زندانند و اعتصاب غذا کرده‌اند و شما برای اینها اقدام کنید». وقتی به تبریز برگشتم، این بار که به مسجد شعبان رفتم، بعد از نماز پیش آیت‌الله قاضی طباطبایی رفتم و با ایشان صحبت کردم و این پیام را رساندم و گفتم که این افراد در آنجا زندانی هستند. البته من آنها را نمی‌شناختم، ولی خصوصیتی را که آن آقا برایم تعریف کرده بود، برای آقای قاضی طباطبایی تعریف کردم و گفتم که آنها اعتصاب غذا کرده‌اند و بالاخره اگر کاری از دستتان بر می‌آید و کمکی می‌توانید انجام بدهید، دریغ نفرمائید. ایشان هم به‌طور کامل حرف‌های مرا گوش کردند و فرمودند: «بله. اگر کاری از دستم بر بیاید انجام می‌دهم». البته اینکه ایشان چه کردند، اطلاعی ندارم. من هم بعد از اینکه این پیام را رساندم، درباره این موضوع با ایشان صحبت نکردم. بعداً که آقای سید مهدی هاشمی در جریان انقلاب آزاد شد، او را شناختم، چون در قم در نزدیکی منزل ما منزل گرفته بود. بعداً هم که عضو سپاه شد، چون من هم در سپاه بودم دورادور با او آشنایی داشتم.

این اولین آشنایی‌های من با آقای قاضی بود. چاپ کتاب اربعین آقای قاضی هم تمام شده بود و من نتوانستم آن را پیدا کنم و برای پدرم ببرم. فکر می‌کنم از خود آقای قاضی هم پرسیدم که کتاب اربعین شما را چگونه می‌توان پیدا کرد. ایشان هم احتمالاً این‌طور که در ذهنم هست فرمودند: «چاپ این کتاب تمام شده است و الان نیست. خودم هم نسخه‌ای از آن را ندارم». به هر حال من همچنان برای نماز به مسجد مقبره و مسجد شعبان می‌رفتم. در آن زمان یادم نمی‌آید که ایشان منبر می‌رفتند یا نه، ولی ظاهراً ممنوع‌المنبر بودند و دیگران صحبت می‌کردند. ایشان می‌نشستند و من هم می‌نشستم. در سال ۱۳۵۶ حاج آقا مصطفی خمینی از دنیا رفتند، در روز اول آبان ۱۳۵۶ در قم بودم. در قم مجالس متعددی گرفته شد. من هم دائماً در آن مجالس که هفته اول در قم برگزار شدند،



داشتند. آیا این رابطه منحصر به شما بود یا ارتباطات گسترده‌تری هم داشتند؟ آیا این ارتباطات فقط در منزل بود یا خارج از منزل هم چنین ارتباطاتی را برقرار می‌کردند؟ شهید قاضی راه پیمایی‌هایشان را معمولاً به سمت دانشگاه هدایت می‌کردند و جمعیت جلوی دانشگاه جمع می‌شد.

در زمان شاه علما به دانشگاه رفت و آمد نمی‌کردند و فضا برای رفت و آمد علمایی همچون آیت‌الله قاضی به دانشگاه فراهم نبود. فقط در دانشگاه تبریز بعضی وقت‌ها از سوی انجمن علمی مذهبی، علامه محمدتقی جعفری را برای سخنرانی دعوت می‌کردند. قبل از اینکه به دانشگاه برویم فقط چند باری شنیده بودیم که آیت‌الله مطهری را به آنجا دعوت و ایشان هم سخنرانی کرده بودند، ولی علماً اصولاً به دانشگاه رفت و آمد نداشتند. البته آنچه شما اشاره کردید، نزدیک پیروزی انقلاب و پس از آن است، در حالی که آنچه من می‌گویم مربوط به دوران طاغوت است.

نکته دیگر اینکه آن دسته از دانشجویانی که علاقمند بودند، با ایشان ارتباط برقرار می‌کردند. آن موقع دفتر آقای قاضی سازمان و تشکیلاتی به آن صورت نداشت که بتواند این ارتباطات را تسهیل کند و هر کسی که می‌رفت و مراجعه می‌کرد، این ارتباط برقرار می‌شد. دانشجویان و دانشگاهیان، حتی بسیاری از دانشجویان مذهبی، خیلی کم آیت‌الله قاضی را می‌شناختند، افراد معدودتری هم بودند که علاقه داشتند با ایشان ارتباط برقرار کنند و از میان همان علاقمندان هم افراد کمتری بودند که از ترس ساواک حاضر می‌شدند نزد ایشان بروند، چون ایشان در آن زمان ساواک فضایی را ایجاد کرده بود که کسانی که طرفدار امام خمینی و یا اصولاً افراد مطرحتی بودند، کسی به سادگی با آنها تماس نمی‌گرفت. شاید این تصور واقعیت هم نداشت، ولی چنین فضایی حاکم بود و خود به خود کسی این کار را نمی‌کرد.

این زمانی که خدمتتان عرض می‌کنم قبل از پیروزی انقلاب و بین سال‌ها ۵۴ و ۵۷ یعنی اواخر ۵۶ است. در این دوره ارتباط با آیت‌الله قاضی، محدود بود. از میان دانشجویان هم افراد کمی با ایشان ارتباط داشتند. یاد نیست آن زمان چه کسانی با ایشان در تماس بودند، ولی مهم رفتاری بود که آیت‌الله قاضی از خودشان نشان می‌دادند. ایشان در آن زمان حاضر بودند با افراد و دانشجویانی بنشینند و صحبت کنند که حتی یک سوم ایشان سن داشتند. این موضوع برای فرد عالمی که می‌تواند وقت خود را صرف کارهای دیگری کند، خیلی مهم است. من به دلیل ارتباط خانوادگی و روحانی، از همان روزهای اول که وارد تبریز شدم، با ایشان ارتباط و رفت و آمد علمایی داشتم. هم به منزلشان و هم به دو مسجدی که در آنجا نماز می‌خواندند، می‌رفتم. قم هم که بودم به منزل علما رفت و آمد می‌کردم و این برایم امری طبیعی و عادی بود.

با سبک رفت و آمد علما آشنا بودید؟

بله. یعنی می‌دانستم علما چه سبکی دارند، درد و غمشان چیست، چه منشی دارند که متفاوت با سایر افراد جامعه هستند. مثلاً علما در ساعت خاصی جلوس دارند. در آن ساعت اگر نزدشان بروید، می‌توانید با آنها صحبت کنید. هر ساعتی نباید بروید و مزاحشان شوید. هر کار آنها وقتی دارد. مثلاً زمان نماز و بعد از نماز زمان‌های مناسبی است که بتوانید نزدشان بروید و با آنها صحبت کنید. من هم سعی می‌کردم این کار را بکنم. در زمان طاغوت خیلی تمایل داشتم همه علمای بزرگ و هر کسی را که معروف یا مشهور بود یا چیزی درباره او شنیده بودم، از نزدیک ببینم. نه فقط علمای مبارز بلکه آنهایی را هم که اهل نوشتن و کتاب بودند، سعی می‌کردم از نزدیک ببینم، مثلاً علامه طباطبایی را که آن زمان در قم بودند و داشتند تفسیر المیزان را می‌نوشتند و به عنوان یک فیلسوف و مفسر بزرگ قرآن مطرح بودند. آن موقع مدرسه می‌رفتم. از مدرسه سعی می‌کردم خود را برسانم و

می‌کرد، نه ترکی. قبل از اینکه صحبت کند ما به آقای حسینی همدانی گفتیم که شما در این مجلس دو سه بار اسم امام را ببر تا اسم آیت‌الله خمینی در این مجلس برده شود. ایشان هم گفت: «باشد» و قبول کرد. قرار شد با دوستانی که آنجا بودند سازماندهی شود و پس از مجلس ایشان را فراری دهیم. آیت‌الله قاضی اطلاعیه را دادند. دانشجویان دانشگاه تبریز آنهایی که ما می‌شناختیم یعنی بچه‌های مذهبی با هم هماهنگ کردند که در این مجلس شرکت کنند. ساواک از قبل برنامه‌ریزی کرده بود. قبل از اینکه مجلس شروع شود نیروهایشان را در اطراف مجلس چیده بودند و افراد جوان و دانشجو را که به سمت مجلس می‌آمدند دستگیر می‌کردند. بعضی از دوستان ما مثل آقای حمید صفاری قبل از اینکه به مسجد برسند دستگیر کردند. ما بدون آنکه حواسمان باشد به جای اینکه

از خیابان به سمت مسجد برویم از داخل بازار وارد مسجد شده بودیم. داخل بازار کنترل برای ساواک سخت‌تر بود. به خاطر اینکه مردم زیاد در آنجا تردد می‌کردند. به این ترتیب وارد مسجد شدیم. آقای قاضی هم اول وقت تشریف آوردند. قرآن مسجد را هم یکی از بچه‌ها به نام آقای اشعری خواند که بعدها روحانی شد و پای منبر نشست بود که آن موقع مجریه (؟) می‌گفتند ولی میکروفون دست ایشان بود. آقای حسینی آمد و به منبر رفت. مسجد هم پر شده بود و این برای ما جای تعجب بود که برای فرزند امام چگونه مسجد این قدر پر شده بود. تصور می‌کردیم دانشجویان بیشتر بتوانند آن را پر کنند، ولی وقتی برنامه شروع شد دیدیم که دانشجویان در برابر حجم مردمی که حضور داشتند پیدا نیستند و به چشم نمی‌خورند و در اقلیت‌اند. در آنجا آقای حسینی چند بار اسم امام را آورد. ایشان به زبان فارسی هم سخنرانی کرد. سخنرانی خیلی خوب انجام شد و مجلس هم با موفقیت تمام شد. با اینکه ساواک هم برنامه‌ریزی کرده بود که آن

**در آذربایجان مدعیان فراوانی، هم برای مرجعیت و هم برای رهبری حضور داشتند. اینکه آیت‌الله قاضی طباطبایی از ۱۵ خرداد تا انتها، با رعایت احترام به همه مراجع دیگر پرچم امام را به دست گرفته بود، ارزش بسیار فراوانی دارد. فکر می‌کنم انتخاب آقای قاضی توسط گروه فرقان انتخاب حساب شده‌ای بود.**

را کنترل کند و نگذارد این اتفاق بیفتد ولیکن برگزار شد. برگزاری این مجلس مشوق کسانی بود که این نوع کارها را دنبال می‌کردند. خودمان هم از اینکه چنین مجلسی به این صورت برگزار می‌شد، خیلی خوشحال شدیم. آیت‌الله قاضی طباطبایی علاقمند به این بودند که با دانشجویان و دانشگاه ارتباط داشته باشند و سعی می‌کردند این علاقه را نشان دهند، به همین خاطر هم بود که هر بار که به منزل ایشان می‌رفتم و می‌گفتم که کاری خصوصی در مورد دانشگاه دارم، ایشان حتماً در جایی خارج از اتاق عمومی می‌رفتند و با هم در مورد آن موضوع صحبت می‌کردیم که این امر برایم جالب بود.

اشاره کردید که آقای قاضی با دانشگاهیان رابطه خوبی



شرکت کردم. وقتی که برای ادامه درس به تبریز برگشتم، به ذهنم رسید که خدمت آیت‌الله قاضی بروم و از ایشان بخواهم مجلس ترحیمی بگیرند. منزل ایشان در خیابانی بود که انتهای آن پادگان ارتش قرار داشت، البته الان آن را خراب کرده‌اند. به منزل ایشان رفتم. طلاب هم در آنجا بودند. آقای قاضی در اثر رفت و آمدی که به منزلشان داشتم، مرا می‌شناختند، ولیکن تقریباً تا زمان شهادت حاج آقا مصطفی خمینی با ایشان حرف سیاسی نزده بودم و فقط حرف‌های معمولی و عادی می‌زدم.

به هر حال به ایشان گفتم: «آقا! شما بیایید برای رحلت فرزند امام اطلاعیه بدهید و مجلس بگیرید. ما هم به عنوان دانشجویان مذهبی همکاری می‌کنیم و تا آنجا که بتوانیم بچه‌های مذهبی دانشگاه را می‌آوریم و کمک می‌کنیم» وقتی به اتفاق رفتم تا با ایشان صحبت کنم، چون علما در آنجا زیاد بودند و آقای قاضی معمولاً حرف‌های سیاسی را جلوی بقیه نمی‌زدند، به من گفتند: «برویم بیرون. در راهرو دم در بنشینیم و آنجا صحبت کنیم». بیرون رفتیم و نشستیم و صحبت کردیم. من به ایشان گفتم: «مجلس قم خیلی باشکوه بودند و من در آنها شرکت کردم. با اینکه خفقان و اختناق است و خیلی‌ها می‌ترسیدند، ولی مجالس باشکوهی برگزار شدند و رژیم هم کوتاه آمد و مقابله جدی نکرد. شما هم اگر در تبریز چنین مجلسی بگیرید، مشکلی پیش نخواهد آمد». ایشان گفتند: «در تبریز ما دو مسئله داریم. یکی مسئله رژیم شاه را و یکی هم مسئله طرفداران آیت‌الله شریعتمداری، بنابراین در اینجا مجلس گرفتن برای حاج آقا مصطفی مثل قم نیست و کار مشکلی است». من گفتم: «شما اطلاعیه بدهید و اعلام کنید، گرداندن مجلس با ما. روحانی آن را هم ما دعوت می‌کنیم و مجلس را خودمان اداره می‌کنیم. سعی می‌کنیم به دانشجویان هم بگویم بیایند».

البته غیر از من افراد زیادی در این باره با ایشان صحبت کرده بودند. شاید خودشان هم از قبل چنین تصمیمی داشتند. به هر حال اطلاعیه بسیار جالبی دادند و مجلس ختم را به صورت رسمی در مسجد بادکوبه، مسجد کنار قسمت شرقی بازار، سمت استانداری اعلام کردند. برای این مجلس دنبال این بودیم که کسی را دعوت کنیم که در آنجا اسم امام را بالای منبر ببرد. دوستانی داشتیم که ضمن تماس‌هایی که این طرف و آن طرف داشتند بتوانند چنین کسی را پیدا کنند. علمای تبریز هم خودشان اقدام کرده بودند. با همه این اقدامات قرار شد آقای حسینی همدانی بیاید که با آقای فلسفی هم در ارتباط بود، بیاید و صحبت کند. ایشان فارسی صحبت



افتاد مثل آتش زدن سینماها و غیره با هماهنگی قبلی بود. استنباط شما از حادثه آن روز چیست؟ اینکه آیا اصلاً این حادثه یک برنامه‌ریزی و مدیریت شده بود یا خودجوش و مردمی بود؟

اگر برنامه را به این معنی بگیریم که آیت‌الله قاضی اطلاعیه دادند که مردم بیایند و مجلس بگیرند و مردم آمدند، بلکه برنامه‌ریزی شده بود، ولی بعد از اینکه پلیس جلوی مسجد را گرفت، اتفاقاتی افتاد که به نظر من اینها هیچ کدام برنامه نداشت. حداقل مادر دانشگاه روی چنین کارهایی فکر نکرده بودیم و من از همه اشخاصی که آن زمان جزو مبارزین تبریز محسوب می‌شدند اطلاع و با آنها ارتباط داشتم. ما از برنامه با هم برنامه‌هایی داشتند، محتمل است، ولی من به اینکه واقعا تمام جزئیات، برنامه‌ریزی شده باشد معتقد نیستم.

وقتی پلیس حمله می‌کرد، موتورهای آنها را آتش می‌زدند. اینها موتورهای راهنمایی و رانندگی بودند. دو سه مورد هم کیوسک پلیس را آتش زدند و سپس به صورت خودجوش به مراکز فساد حمله می‌کردند. تظاهر کنندگان پیش می‌رفت و وقتی به مشروب‌فروشی می‌رسیدند، به آنجا حمله می‌کردند. آن موقع بانک را به عنوان مرکز ربا می‌شناختند و به این دلیل به بانک‌ها به عنوان مراکز ربا حمله می‌کردند. حتی بعضی جاها که شیشه بانک‌ها شکسته شده بود می‌توانستند داخل بروند و پول‌ها را بردارند، ولی کسی این کارها را نکرد. مردم

اعلام کرده است، به صورت دسته جمعی و جدا بیایند و در آن شرکت کنند. این موضوع را به اطلاع آیت‌الله قاضی هم رساندیم که در مجلسی که شما می‌گیرید به همه بچه‌های مذهبی دانشگاه تا جایی که توانستیم اطلاع دادیم و آنها هم اعلام آمادگی کرده‌اند. آیت‌الله قاضی اطلاعیه را صادر و مجلس را اعلام کردند.

اتفاقاً آن مجلس، مجلس بسیار عظیمی شد که دور از انتظار بود. قرار بود مجلس ساعت ده صبح آغاز شود. وقتی ساعت نه جلوی بازار رفتیم، دیدم هنوز در

مسجد بسته است. جمعیت بسیار انبوهی از مردم تبریز آمده و جلوی مسجد اجتماع کرده بودند. آن قدر فشرده‌گی جمعیت به قدری زیاد بود که از دم پاسگاه راهنمایی و رانندگی جلوی میدان (آن موقع می‌گفتند میدان کوروش و بعد هم اسم آن میدان نماز شد. الان نمی‌دانم نام آن چیست.) تا سر بازار که مسجد، جمعیت موج می‌زد و نمی‌شد جلو رفت. همین‌طور که ایستاده بودم، دیدم که جلوی مسجد درگیری شده است و یک نفر را روی دست بلند کرده‌اند. بعد معلوم شد افسر کلانتری تبریز با کلت به او تیراندازی کرده و او شهید شده است. از آنجا درگیری‌ها شروع شد. من تا شب در خیابان‌ها بودم و می‌گشتم. تمام شهر تحت کنترل بود. شب هم به خوابگاه برمی‌گشتم و بعد از اذان صبح، ساواک آمد و مرا دستگیر کرد و به زندان برد و تا فروردین، یعنی تا عید در زندان بودم و خبر نداشتم که بعد از این مجلس چه اتفاقی افتاد؟ آیت‌الله قاضی چه شدند و جریان مسجد چه بود؟ اما جمعیت عظیم آن روز همه را به شگفتی واداشته بود و همه متحیر بودند که مردم چگونه این همه استقبال کردند که این خود ماجرای بسیار جالبی بود.

بعضی معتقدند حادثه ۲۹ بهمن کاملاً خودجوش و مردمی بود. بعضی از کسانی که با آنها مصاحبه کردیم نقل می‌کردند که ما برای حضور در آن مراسم با شهید قاضی برنامه‌ریزی قبلی داشتیم و برخی از اتفاقاتی که



با ایشان که آن موقع روز به حرم می‌رفتند و برمی‌گشتند، در خیابان راه بروم. این نشان‌دهنده علاقه من بود.

در تبریز هم به همین صورت بود، به همین خاطر بیشتر وقت‌ها که پیش آیت‌الله قاضی می‌رفتم، برای این بود که از آن روحیات، حالات و منش بهره ببرم. در نماز هم به همین صورت است. ما می‌توانیم در نماز خیلی‌ها شرکت کنیم، ولی بعضی از افراد جاذبه‌های بیشتری دارند. آیت‌الله قاضی یکی از کسانی بودند که در تبریز چنین جاذبه‌ای برایم داشت. البته علمای دیگری هم بودند که خدمتشان می‌رسیدم و به آنها سر می‌زدم، ولیکن در بین علمای مبارز در آذربایجان، کسی که از ابتدا طرفدار امام بود، آیت‌الله قاضی بود، به‌خصوص اینکه ایشان پس از ۱۵ خرداد دستگیر و زندانی شده بود، به‌طوری که تبریزی‌ها به ایشان می‌گفتند: «خمینی آذربایجان». ایشان به عنوان یک فرد شجاع و نترس در برابر رژیم مطرح بود. از این جهت اهمیت زیادی داشت.

در سال ۵۶ حوادث قم به وجود آمدند و جریان ۱۷ دی منجر به ۱۹ دی شد و طی آن تعدادی از طلاب و مردم شهید شدند. همین باعث شد تا ارتباط جدی‌تری با آیت‌الله قاضی برقرار کنم. بعد از ۱۹ دی به قم رفتم و در مجلس آنجا شرکت کردم و دوباره به تبریز برگشتم و خدمت آیت‌الله قاضی رفتم و گفتم: «شما هم برای چهلم شهدای مجلس بگریید. همان‌طور که مجلس حاج آقا مصطفی خمینی را گرفتید و دیدید که هم خوب برگزار شد و هم اتفاقی نیفتاد.» در این باره چند جلسه با ایشان صحبت کردم و گفتم: «اگر شما و بقیه علما در تبریز اطلاعیه‌ای بدهید، در دانشگاه هم دانشجویها آمادگی دارند که در این مجلس شرکت کنند و بچه‌های مذهبی تمام توانشان را به کار می‌گیرند و به این مجلس می‌آیند.» این مجلس در ۲۹ بهمن در چهلم شهدای قم برگزار شد. بعد از دو سه جلسه‌ای که با ایشان صحبت کردم، ایشان گفتند: «من آمادگی دارم، ولیکن ما داریم با قم صحبت می‌کنیم که مراجع قم در مورد شهدای قم اطلاعیه بدهند و اعلام عزای عمومی کنند. اگر این کار انجام شود، آن وقت مجلسی که ما می‌گیریم مجلس پررونق‌تر و باشکوه‌تری خواهد بود.»

به هر حال ایشان قبل از ۲۹ بهمن با چند نفر دیگر از علمای معروف تبریز اطلاعیه‌ای دادند. فکر می‌کنم ۲۹ بهمن روز شنبه بود که آن روز را در مسجد زلزلی، جلوی بازار اعلام مجلس فاتحه کردند. علما و مراجع ثلاث قم: آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله نجفی مرعشی و آیت‌الله شریعتمداری هم آن زمان اطلاعیه دادند و اعلام عزای عمومی کردند. برای آذربایجان مهم بود که آیت‌الله شریعتمداری هم اطلاعیه بدهد و چهلم شهدای قم را به عنوان روز عزای عمومی اعلام کند و پیرو آن می‌شد اقدامات زیادی در تبریز انجام داد. ما در دانشگاه با بچه‌ها صحبت کردیم که در مجلسی که آیت‌الله قاضی

همین که فرقان، شهید قاضی را ترور کرد، نشانه این بود که آقای قاضی نقش مؤثری در نهضت اسلامی داشت. امام آیت‌الله قاضی را انقلابی می‌دانستند که همین کفایت می‌کند. ما هم که آیت‌الله قاضی را از نزدیک دیدیم، ایشان را انقلابی به مفهوم در مسیر اسلام و انقلاب اسلامی قرار داشتند و برای پیروزی نهضت اسلامی تلاش کردند، می‌شناختیم و می‌شناسیم.



۱۳۴۳. قم. منزل علامه طباطبایی. شهید آیت‌الله قاضی در کنار شهید آیت‌الله قدوسی.



به نظر من آیت‌الله قاضی یک انسان به تمام معنا انقلابی بودند، به این معنی که رژیم شاه را قبول نداشتند. امام خمینی و نهضت ایشان را به طور کامل قبول داشتند و معتقد بودند برای موفقیت نهضت امام خمینی باید اقدام و حرکت کرد. اگر اینها را معیار بگیریم، ایشان انقلابی بودند، اما در روش و اجرا معتقد بودند باید روش‌هایی را به کار ببریم که اجرایی باشد و نباید به سرعت امکاناتی را که در اختیار داریم از دست بدهیم. نفس وجود ایشان در تبریز، حتی اگر هیچ کاری هم نمی‌کردند، به معنی حضور امام خمینی و فکر ایشان بود. ایشان می‌توانست چند کار انجام دهد و فوری دستگیر شود، ولی رعایت می‌کرد که این اتفاق نیفتد. ایشان می‌توانست در دو مسجدی که نماز می‌خواند، طوری رفتار کند که این مساجد بسته و یا نماز ایشان تعطیل شود، در حالی که چنین نمی‌کرد. ایشان در زمان طاغوت هم اقدام می‌کرد، منتهی محتاطانه. این طور نبود که کاری نکنند. ایشان مجلس یادبود حاج آقا مصطفی خمینی را در تبریز

خیلی رعایت حال آیت‌الله شریعتمداری و هواداران ایشان را می‌کردند و مراقب بودند که این کارها حساسیت طرفداران آقای شریعتمداری را برنیاورند و در تبریز بین مراجع اختلاف ایجاد نشود. آنچه من از ایشان دیدم این بود که چنین مواردی را رعایت می‌کردند و آن را به عین حساس می‌کردم، بنابراین اصولاً آیت‌الله قاضی احتمال نمی‌دادند که ماجرای روزی مثل ۲۹ بهمن تبدیل به یک قیام عمومی سراسری در شهر تبریز شود. حداکثر آنچه که احتمال می‌دادند این بود که مجلسی برگزار می‌شود و نهایتاً ممکن است اطراف مسجد شکاری هم بدهند و مجلس خاتمه یابد، به همین دلیل برداشت من از حادثه ۲۹ بهمن در تبریز این است که حادثه‌ای خودجوش و توسعه یافته بود. البته گروه‌هایی از دانشجویان و مردم مساجد ممکن است هر کدام برای خودشان برنامه‌ای ریخته بودند و اقداماتی کردند، ولی برنامه‌ای که از قبل طرح‌ریزی شده باشد و حداقل آنهایی که راه‌انداز جریان ۲۹ بهمن بودند و این کار را کرده باشند اطلاعی ندارم.

در مسیرشان وقتی به سینماهایی می‌رسیدند که فیلم بد داشت، به آنجا حمله می‌کردند، اما اینکه بگویم از قبل برنامه‌ریزی شده بود که به اینها حمله شود، حداقل در مسیری که من از بازار تا راه‌آهن پیاده رفتم و برگشتم، ندیدم. بعد از آن پیاده به دانشگاه رفتم. خوابگاه ما خوابگاه شاهین، روبروی بیمارستان فعلی امام خمینی بود. من از بازار تا میدان راه‌آهن که حدود شش کیلومتر بود، پیاده رفتم و دوباره به جلوی بازار برگشتم و از آنجا هم تا دانشگاه که تقریباً سه کیلومتر می‌شد، رفتم. در واقع در روز ۲۹ بهمن ۱۵ کیلومتر پیاده رفتم، یعنی صبح ساعت ۹ که بیرون آمدم، بعد از تاریکی هوا به خوابگاه برگشتم. در این مدت در خیابان بودم و هر جا که مردم در این مناطق اقدامی می‌کردند، می‌دیدم. می‌توان گفت که مردم با انگیزه کامل مذهبی وارد میدان شده بودند و کسانی هم که این اقدامات را انجام می‌دادند، به عنوان اقداماتی علیه مراکز فساد انجام می‌دادند. اینکه برنامه‌ریزی شود کسانی این کار را بکنند، در آن روز من چنین احساسی نکردم، مگر اینکه گروه‌های کوچکی بوده و خودشان با هم برنامه‌هایی داشته‌اند که در این باره اطلاعی ندارم. ممکن است به آیت‌الله قاضی گفته باشند که اگر چنین باشد ایشان به ما منتقل نکردند، البته طبیعی هم هست که چنین مطالبی را نگویند.

آیت‌الله قاضی بسیار با احتیاط رفتار می‌کرد. الان زمانه عوض شده است. ما باید تحت شرایط آن زمان صحبت کنیم. وقتی می‌رفتم و راجع به برنامه‌هایی مثل مراسم بزرگداشت حاج آقا مصطفی خمینی یا چهلم شهدای قم صحبت می‌کردم، آیت‌الله قاضی به دو سه نکته توجه می‌کردند. یکی از نکات این بود که مراسم را به گونه‌ای برگزار کنیم که این مراسم حتماً انجام شود، یعنی سواک، پلیس و گارد شاه نتوانند جلوی آن را بگیرند و با روشی که آنها را نگران کند، وارد نشویم. در واقع برگزاری مجلس برای ایشان اهمیت داشت، بنابراین از روش‌هایی که ممکن بود سواک را حساس کند، امتناع می‌کردند. دیگر اینکه سعی می‌کردند در این مراسم اقداماتی را انجام دهند که گروه‌هایی که بعدها به اسم گروه‌های چریکی معروف شدند، میداندار نشوند. نمی‌خواستند که مهار کار از دستشان خارج شود. در عین حال که از امام، مرجعیت و رهبری ایشان بسیار طرفداری می‌کردند، در برگزاری مراسم

برخی ادعا می‌کنند که آیت‌الله قاضی طباطبایی چندان انقلابی نبود. مثلاً مواردی که شما اشاره کردید عنوان مثال در مورد آیت‌الله شریعتمداری که ایشان مراعات می‌کردند. عده‌ای معتقدند که ایشان گاهی با رژیم مماشات می‌کرد و در جاهایی کوتاه می‌آمد و مشی ایشان با مشی علمای بزرگ بلاد دیگر مثل آیت‌الله صدوقی، آیت‌الله دستغیب و دیگر شهدای محراب که معمولاً خیلی وقت‌ها با هم بیانیه‌های مشترک می‌دادند، چندان منطبق نبوده است. شما که از نزدیک با ایشان برخورد داشتید و در عین حال شور انقلابی یک جوان را هم داشتید، برداشتتان چیست؟



**اوایل پیروزی انقلاب اسلامی جوّ شدیدی علیه آقای قاضی در آذربایجان به راه افتاد که این هم واقعاً یکی از ظلم‌هایی بود که به ایشان شد. ایشان با کارهایی که آن موقع بعضی‌ها می‌خواستند به اسم انقلابی‌گری انجام دهند و اموال خیلی‌ها را مصادره کنند، مخالفت می‌کرد و به همین دلیل متهم به طرفداری از فئودال‌ها شده بود.**

گرفت، یا همین طور مجلس چهلم شهدای ۲۹ بهمن را. ما باید رفتار و منش ایشان را در زمان طاغوت بسنجیم، نه در شرایط فعلی. در آن زمان اختناق بود، امکان فعالیت آزاد نبود، ارتباط با امام قطع بود و در داخل کشور علمایی که مبارزتر بودند محدودیت‌های بیشتری داشتند. آنهایی که از دید رژیم به طرفداری از امام خمینی برمی‌خاستند، در تنگنا قرار می‌گرفتند و سواک کنترل بیشتری را روی آنها اعمال می‌کرد و مشکلات بیشتری داشتند. آنچه که می‌دانم این بود که آیت‌الله قاضی طباطبایی در جریان نهضت اسلامی از همان گام اول اقدام کرد. بالاخره ببینید در جریان فوت



منبری‌ها هم مخالف رژیم بودند، ولیکن مخالف به این معنی که بپایند از اول منبر تا آخر علیه شاه حرف بزنند، نبودند و اصولاً این کار امکان‌پذیر نبود و منبر برگزار نمی‌شد، بنابراین اینها افرادی بودند که مشخص بود با آقای قاضی هستند نه با رژیم شاه.

نام امام خمینی بعد از شهادت حاج آقا مصطفی با عنوان «امام» برده می‌شود. آیا به خاطر دارید در مراسم شما هم تعبیر امام به کار برده شده باشد؟

اولین جایی که تعبیر «امام» را شنیدم، در تهران در مسجد ارگ بود. مجلسی برای حاج آقا مصطفی گرفته بودند و آقای روحانی به منبر رفت و چنین عنوانی به امام داد. در تبریز هیچ موقع تا زمانی که انقلاب پیروز نشده بود، امام نمی‌گفتند، بلکه

**وقتی آیت‌الله قاضی ترور شدند، من در تبریز نبودم، ولی آن قدر این مسئله طرفداری ایشان از فتوادل‌ها را مطرح کرده بودند که قبل از آنکه نام فرقان به ذهنم بیاید، نام افرادی که مخالف آقای قاضی بودند و به ایشان چنین اتهامی زده بودند، به ذهنم آمد که نکند اینها رفته‌اند و چنین کاری را کرده‌اند. این اتهامات باعث شد ایشان در آن زمان، در نظر افکار عمومی واقعا مظلوم قرار بگیرد.**

می‌گفتند: «آیت‌الله العظمی خمینی». تا زمانی که در تبریز بودم یاد نمی‌آید که «امام» گفته باشند.

به نظر شما علت ترور شهید قاضی توسط گروهک فرقان چه بود؟ ترور شهید قاضی و ترور شهید مطهری قابل فهم است و همچنین ترور شهید عراقی به عنوان بازوی عملیاتی امام، در حالی که آیت‌الله قاضی در یکی از شهرهای ایران بودند، یعنی شاید محوریشان آن قدر قوی نبود. به نظر شما چرا گروهک فرقان جزو ترورهای مقدم خود، ترور شهید قاضی طباطبایی را قرار داد؟

حاج آقا مصطفی خمینی که جرقه انقلاب در سال ۵۶ از فوت ایشان زده شد، در قم هم از همین جا شروع شد. به خاطر نمی‌آورم شهری به جز تبریز مجلس گرفته باشد، آن هم اینکه آقای قاضی طباطبایی این مجلس را گرفت. این علامت یک حرکت و تفکر انقلابی است.

نکته بعدی اینکه در راستای تفکر انقلابی، ایشان که در تبریز بود، به بچه‌های غیر تبریزی که دانشجوی بودند اعتماد می‌کرد، یعنی وقتی آنها می‌گفتند ما این کارها را می‌کنیم، ایشان می‌پذیرفت و انجام می‌داد که این در جای خود مهم است. در نزدیکی پیروزی انقلاب و ماه‌های اول پیروزی انقلاب در تبریز جریان‌هایی راه افتادند که دیدگاه‌های متفاوتی داشتند. مثلاً بعضی‌ها سعی می‌کردند بیشتر از آیت‌الله مدنی طرفداری کنند و ایشان را به تبریز بیاورند. من هم در آن زمان در تبریز بودم و با این کار موافق نبودم، چون وقتی آیت‌الله قاضی در تبریز بود بهتر بود تا آخر، استوانه و محور باقی بماند، ولیکن این اتفاق افتاد. ممکن بود حرف‌هایی بزنند مبنی بر اینکه مثلاً روش‌های آیت‌الله قاضی به اندازه کافی انقلابی نبوده است. فکر می‌کنم هر روشی که بتواند مسیر را جلو ببرد، انقلابی است. انقلابی بودن الزاماً به معنای تند و تیز و رادیکالی رفتار کردن نیست. انقلابی بودن به این معناست که در مسیر اسلامی که امام مطرح کردند و در مسیر نهضت اسلامی گام برداریم و هر قدر امکان‌پذیر است جلو برویم و آیت‌الله قاضی این کار را می‌کردند.

**نماز ایشان در مسجد مقبره چه خصوصیتی داشت که شما فرمودید شلوغ‌تر از نمازهای دیگر بود. یعنی صرفاً شخصیت کاریزما ایشان بود که جمعیت را می‌کشاند یا نماز ایشان هم ویژگی‌های خاصی داشت؟**

شاید بتوان گفت چند ویژگی دست به دست هم داده بودند. یکی اینکه مسجد مقبره مسجد بازار بود. اولاً مردم تبریز عموماً نسبت به خیلی جاهای دیگر ایران مذهبی‌ترند و بیشتر در نمازهای جماعت شرکت می‌کنند. آنچه عرض کردم در قیاس با شهرهایی است که دیده‌ام. ثانیاً بازاری‌های تبریز نسبت به خیلی از بازاری‌های جاهای دیگر به آداب مذهبی مقیدترند. در آن زمان این مسجد، مسجد بسیار بزرگی در بازار بود و بازاری‌های متدین به آنجا می‌رفتند. از طرفی در مرکز شهر و در جای شلوغی بود. نکته دیگر اینکه آیت‌الله قاضی به عنوان یک چهره برجسته در میان علما مطرح بودند. وجود آیت‌الله قاضی طباطبایی برای نماز جاذبه ایجاد می‌کرد، بنابراین نماز ایشان شلوغ بود. در زمان شاه معمولاً دو طیف مردم به نماز می‌آمدند. یکی کسانی که فقط به خاطر عبادت می‌آمدند و دیگر کسانی که هم برای عبادت می‌آمدند و هم به دنبال افراد سیاسی که مخالف شاه بودند، می‌گشتند. آیت‌الله قاضی مشهور به روحانی مخالف رژیم شاه بودند، بنابراین نماز ایشان از این جهت هم شلوغ می‌شد. دیگر اینکه انسان وقتی وارد آن مسجد می‌شد، احساس معنوی خوبی به او دست می‌داد. من شاید به دلیل پیش‌زمینه‌هایی که داشتم چنین حالتی پیدا می‌کردم؛ ضمن اینکه آیت‌الله قاضی قرائت خاص خودشان را داشتند. قرائت ایشان با لهجه آذری و بسیار شیرین بود.

**با توجه به آنچه فرمودید ایشان در این دو مسجد سخنرانی نمی‌کردند.**

من ندیدم، ولی افرادی دعوت می‌شدند که سخنرانی می‌کردند. مثلاً آقای ناصری که فوت کرده‌اند و در جریان انقلاب هم خیلی خوب صحبت می‌کرد، ایشان منبر می‌رفت. منبرهای گرمی بود. در جریان انقلاب هم منبرهای ایشان بسیار کمک کرد.

**منبری‌هایی را هم که دعوت می‌کردند، انقلابی بودند.**  
کسانی را که برای منبر دعوت می‌کردند، منبری‌هایی بودند با همان مشی‌ای که اشاره کردم، همراه رژیم نبودند. در واقع

البته قاعدتاً خودشان باید جواب این سئوالات را بدهند، اما می‌توان آن را تحلیل کرد. فکر می‌کنم آذربایجان در ایران اهمیت زیادی دارد و همراهی آذربایجان با نهضت امام خمینی از عوامل اصلی موفقیت نهضت اسلامی در ایران بوده است. پس از فاجعه ۱۹ دی در قم، وقتی در تبریز ماجرای ۲۹ بهمن راه افتاد، خداوند مقدر کرد که نهضت در آذربایجان اوج بگیرد. وزن طرفداری آیت‌الله قاضی از امام خمینی در آذربایجان نسبت به علمای سایر بلاد متفاوت بود. مثلاً در شیراز که آیت‌الله دستغیب طرفدار امام بودند، امام در آنجا رقیب دیگری نداشتند. در یزد و بسیاری از استان‌های دیگر هم همین‌طور بود. در آذربایجان مدعیان فراوانی، هم برای مرجعیت و هم برای رهبری حضور داشتند. اینکه آیت‌الله قاضی طباطبایی از ۱۵ خرداد تا انتها با رعایت احترام به همه مراجع دیگر پرچم امام را به دست گرفته بود، ارزش بسیار فراوانی دارد. گروه فرقان هم شعاری داشت. می‌گفت: «زر و زور و تزویر را باید بزنیم»، به همین خاطر زور را مرحوم قرنی در ستاد ارتش تفسیر کردند، تزویر را علمای طرفدار امام که تأثیرگذار بودند، مثلاً در تهران آقای مطهری چون فکر امام را ترویج می‌کرد، در تبریز آیت‌الله قاضی طباطبایی که بازوی امام در آذربایجان بود و زر هم که بعضی از بازاریان مثل آقای حاج‌طرحانی که طرفدار امام بودند، زدند. فکر می‌کنم انتخاب آقای قاضی انتخاب حساب شده‌ای بود. همین که فرقان آقای قاضی را ترور کرد، نشانه این بود که آقای قاضی نقش مؤثری در نهضت اسلامی داشت که جزو فهرست ترور قرار گرفت. اگر یادتان باشد خیلی‌ها به شهید مطهری هم اعتراض می‌کردند. در زمان شاه وقتی در دانشگاه می‌خواستیم بگویم آقای مطهری بیاید، می‌گفتند ایشان انقلابی نیست، ولی امام ایشان را حاصل عمرشان می‌شناختند. مهم این است که انقلابی را از دیدگاه چه کسی نگاه کنیم. امام آیت‌الله قاضی را انقلابی می‌دانستند که همین کفایت می‌کند. ما هم که آیت‌الله قاضی را از نزدیک دیدیم، ایشان را انقلابی به مفهوم در مسیر اسلام و انقلاب اسلامی قرار داشتند و برای پیروزی نهضت اسلامی تلاش کردند، می‌شناختیم و می‌شناخیم. حال اینکه افراد از چه تاکتیک و روشی استفاده کنند، به خودشان بستگی دارد. ممکن است ما روش‌هایی را نپسندیم یا روش‌هایی را بیشتر پسندیم، لیکن اصل تأثیر فرد در مسیر پیشبرد اهداف است.

**اگر نکته خاصی باقی مانده است بفرمایید.**

اوایل پیروزی انقلاب اسلامی جزو شدیدی علیه آقای قاضی در آذربایجان به راه افتاد که این هم واقعاً یکی از ظلم‌هایی بود که به ایشان شد. یادم هست آن اوایل تعدادی از دوستان، سپاه تبریز را تشکیل داده بودند که من هم بودم. در آنجا حتی داخل سپاه هم این فضا به وجود آمده بود که آیت‌الله قاضی طرفدار فتوادل‌هاست، چون ایشان از مالکیت دفاع می‌کرد. انقلاب هم ضد مستکبرین و افراد برخوردار بود و کسانی که برخوردار بودند و با علما ارتباط داشتند، خیلی مقبول نبودند. خیلی هم روی این قضیه حرف می‌زدند و تبلیغ می‌کردند. اتفاقاً یک اصل درست اسلامی و یک اصل اقتصادی است که الان همه دنبال آن افتاده‌اند. ایشان با کارهایی که آن موقع بعضی‌ها می‌خواستند به اسم انقلابی‌گری انجام دهند و اموال خیلی‌ها را مصادره کنند، مخالفت می‌کرد و به همین دلیل متهم به طرفداری از فتوادل‌ها شده بود. وقتی آیت‌الله قاضی ترور شدند، من در تبریز نبودم، ولی آن قدر این مسئله طرفداری ایشان از فتوادل‌ها را مطرح کرده بودند که قبل از آنکه نام فرقان به ذهنم بیاید، نام افرادی که مخالف آقای قاضی بودند و به ایشان چنین اتهامی زده بودند، به ذهنم آمد که نکند اینها رفته‌اند و چنین کاری را کرده‌اند. این اتهامات باعث شد ایشان در آن زمان، در نظر افکار عمومی واقعا مظلوم قرار بگیرد. ■